

فالف

مقام زن در عرفان ابن عربی در حدود شریعت

دکتر محسن جهانگیری

چکیده

زن و مرد در اصل انسانیت باهم برابرند که انسانیت حقیقی جامع و مشترک میان مرد و زن است و ذکورت و آنوئت امری عارضی است. بنابراین هر کمالی که ممکن است مردان بدان برسند زنان هم می‌توانند بدان نایل آیند و زنان از هیچ کمالی و مرتبه‌ای محجور نیستند حتی مرتبه والای ولایت و قطبیت. پیامبر(ص) به کمال برخی از زنان همچون مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون شهادت داد. بالاخره در شرافت و کمال زنان همین بس که خداوند آنها را محبوب پیامبرش گردانید، مهرزنی (دختر حضرت شعیب) را ده سال مزدوری پیامبر بزرگی همچون حضرت موسی و نیز عمل زنی (هاجر) را اصلی در تشریح یعنی سعی میان مروه و صفا قرار داد. و اما از نظرگاه ابن عربی زن را بر مرد برتری و کمال است زیرا درحالیکه مرد فقط مظهر فاعلیت حق تعالی است زن هم مظهر فاعلیت اوست و هم مظهر قابلیت او و گذشته از این بوی اُمومت و مادری که آلد رواج و خوشترین بویهاست از زنان استشمام می‌شود نتیجه اینکه باید بانوان را دوست داشت و احترام گذاشت که حب آنها میراث نبوی و حب الهی است.

مردان را از حیث انسانیت بر زنان درجه‌ای و فضیلتی نیست.

در اصل و جوهره انسان نیست. بنابراین مرد را در انسانیت درجه‌ای و مزیتی بر زن نیست، هر کمالی که ممکن است مرد بدان برسد زن نیز می‌تواند بدان نائل آید. او در این مقام با استناد به آیات و روایات اسلامی تأکید می‌کند که زنان شایسته رسیدن به تمام مراتب و کمالات روحی و معنوی از جمله مرتبه عظمای ولایت، نبوت - البتّه نبوت عامّه یا نبوت تعریف نه نبوت تشریح - و قطبیت هستند. چنانکه نوشته است: «و هذه كلّها احوالٌ يشترک فیها النّساءُ و الرّجال و يشترکان فی جمیع المراتب حتّى القطبیّة». (فتوحات مکیّه، ج ۵، باب ۳۲۴، ص ۱۳۱).

اگر کسی به تعریف ولی، نبی و قطب در عرفان ابن عربی واقف باشد متوجه می‌شود، که او برای زن چه مقام والای معنوی قائل شده است. من برای نمونه فقط تعریف قطب را می‌آورم که او در رساله منزل القطب و مقامه و حاله ذکر کرده است: قطب مرکز دایره هستی و محیط آن است آینه حق و مدار عالم است. (رسائل ابن عربی، ج ۲، رساله ۱۹، ص ۲) در آینده خواهیم گفت که ابن عربی به تساوی مرد و زن بسنده نمی‌کند بلکه أحياناً زنان را بر مردان برتری می‌دهد. او برای اثبات عقیده خود در آثارش مخصوصاً

برای اینکه برخی نظر عرفانی ابن عربی را در خصوص بانوان که نظری عرفانی و معنوی و برگرفته از فرهنگ دینی مسلمانان است با "feminism" غربی که نظریه «برابری حقوق زنان با مردان در امور سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بدون توجه به شرایط آسمانی» یعنی صرفاً دنیاوی و متعری از بعد معنوی است خلط نشود و ابن عربی که از اعظم اولیا و عرفا و افاضل فقهای اسلام است "feminist" قلمداد نگردد من بر آن شدم، نظر این عارف فقیه را تا حدی که در یک مقاله بگنجد^(۱) به سمع برسائیم.

إِنَّ النّساءَ شقائق الذّکران
فی عالم الأرواح و الابدان.
و الحکمُ متّحدُ الوجود علیها
و هو المعبرُ عنه بالإنسان.
و تفرّقا عنه بامرٍ عارض
فضل الإناث به من الذّکران.
(فتوحات مکیّه باب ۳۲۴، ص ۱۲۷).

چنانکه از ابیات فوق استفاده می‌شود به عقیده ابن عربی انسانیت حقیقی است واحد و جامع مرد و زن، و مردان و زنان در اصل انسان بودن با هم اتحاد و اشتراک دارند و اختلاف و افتراقشان تنها در ذکورت و انوثت است که امری عارض است و داخل

همچنانکه گفته شده است، که خلق آسمانها و زمین اکبر و اشدّ از خلق انسان است. انتم اشدّ خلقاً أم السّماء بنیها (سوره النازعات (۷۹) آیه ۲۷): آیا شما در خلقت سخت ترید یا آسمان که خدا آن را بنا کرد و لَخَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (سوره مؤمن (۴۰) آیه ۵۹). همانا آفرینش آسمانها و زمین بزرگتر از آفرینش مردم است ولی اکثر مردم نمی دانند. اما این درجه، درجه وجودی و در اصل ایجاد است، نه برتری معنوی و کمال. ابن عربی برای توضیح مقال خود اشاره به داستان خلقت آدم و حواء می کند، که در سفر تکوین تورات (باب دوّم آیه ۲۱) آمده و در منابع اسلامی (برای نمونه مجمع البیان، مجلد دوم، ص ۲) نیز نقل شده است، که طبق آن خداوند یکی از دنده های آدم را گرفت و گوشت درجایش پرکرد و حوا را از آن دنده آفرید.

ابن عربی با توجه به داستان مزبور توضیح می دهد که حواء جزئی از آدم، متکوّن و مستخرج از دنده اوست. حاصل اینکه مرد کلّ و فاعل است و زن جزء و منفعل از او و فاعل از حیث فاعل بودن بر منفعل برتری دارد. ولی این برتری فقط از جهت حقیقت یعنی واقعیّت و اصل ایجاد

فتوحات مکیّه و فصوص الحکم هر جا که مناسبتی پیش می آید به ذکر ادلّه، ایراد شواهد، دفع شبهات و حلّ مشکلات می پردازد و در این راه، نه تنها از کتاب خدا و سنّت پیامبر (ص) بهره می گیرد، بلکه از قواعد نحو و صرف زبان عربی و اشتقاق لغات زبان مزبور نیز که به باور وی و باور همه مسلمانها زبان وحی است استمداد می کند. (برای نمونه رک به فصوص الحکم، فصّ محمّدی)

درباب سیصد و بیست و چهارم فتوحات مکیّه تحت عنوان «فی معرفة منزل جمع النّساء و الرّجال فی بعض المواطن الالهیه و هو من الحضرة العاصمیّه» می نویسد:

همچنانکه انسان، که عالم صغیر است با عالم کبیر، در عالمیّت یعنی دلیل و نشانه بودن بر وجود خداوند با هم اشتراک دارند و عالم را در این جهت درجه ای و تفوّقی بر انسان نیست، انسان بودن هم حقیقتی جامع و مشترک میان مرد و زن است. مردان را از حیث انسانیّت بر زنان درجه ای و فضیلتی نیست. اگرچه گفته شده است، که مردان را بر زنان درجه ای است «وللرّجال علیهنّ دَرَجَةٌ» (سوره بقره (۲)، آیه ۲۲۸).

و «الرّجالُ قوامون علی النّساء» (سوره نساء (۴) آیه ۳۸)

اقوامی از مردان را به صفاتی موصوف کرده، که زمان از وجود این مردان و زنان هرگز خالی نمی ماند. پس از آن استشهاد به آیه فوق الذکر می کند (فتوحات، ج ۳، باب ۷۳، ص ۳۶)

در باب هفتاد و سوم آن کتاب نیز آنجا که درباره رجال الله (مردان خدا) سخن می گوید، آنها را بر طبقاتی کثیر تقسیم می کند، از جمله اوتاد را نام می برد و پس از توصیفشان به اینکه سکون و آرامش عالم از برکت وجود آنهاست و نیز شیطان را بر ایشان سُلطه ای نیست، می نویسد: هرچه از این طبقات به اسم رجال نام بردیم از باب تغلیب است، وگرنه گاهی زنان نیز به این درجات و مقامات نائل می شوند. بعد می افزاید از شخصی پرسیدند ابدال چند کَسند؟ گفت چهل نفر گفتند چرا نگفتی چهل مردند پاسخ داد گاهی زنان نیز بدین مقام می رسند (فتوحات، ج ۳، باب ۷۳، ص ۱۲)

باز در باب شصت و نهم همان کتاب که در معرفت اسرار نماز است، آیه مبارکه «فِي بُيُوتِ الَّذِينَ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ بِالْعُذُوقِ وَالْأَصَالِ رِجَالٌ لَاتُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ» در خانه هایی که خدا اذن داده بلند کرده شود و نام خدا در آنها ذکر شود، مردانی در بامدادان و شبانگاهان در آن

است، نه در آنچه عارض آنها می شود یعنی فضایل و کمالات که آنها از این حیث باهم برابرند. او استدلال می کند که: خداوند در کتاب خود، هر جا فضیلتی و کمالی برای مردان ذکر فرموده، بلافاصله آن را برای زنان نیز قائل شده است. مثلاً إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيراً وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْراً عَظِيماً: مردان مسلمان، زنان مسلمان مردان مؤمن، زنان مؤمن. مردان فرمانبردار و زنان فرمانبردار، مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکیبا و زنان شکیبا، مردان خاضع و زنان خاضع، مردان صدقه دهنده و زنان صدقه دهنده، مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، مردان یاد کنند خدا و زنان یاد کننده خدا خداوند برای آنها آمرزش و پاداشی بزرگ آماده کرده است. (سوره احزاب (۳۳) آیه ۳۵ فتوحات مکیه، ج ۵، باب ۳۲۴، ص ۱۲۸).

او در باب هفتاد و سوم همان کتاب هم می نویسد که خداوند اقوامی از زنان و

خانه‌ها او را تسبیح می‌کنند. (سوره نور (۲۴) آیه ۳۶) وارد می‌سازد، که در آن فقط رجال ذکر شده و لفظ نساء نیامده است، بلافاصله برای دفع این شبهه، که خداوند در این آیه رجال را بر نساء برتری داده است، می‌نویسد که خداوند در این آیه بدین جهت زنان را ذکر نکرده، که مرد متضمن زن است و حوّا جزئی از آدم است، لذا جهت تشریف رجال و تنبیه بر اینکه نساء لاحق رجالند به ذکر رجال بسنده کرده و در واقع نساء را رجال نامیده است، وگرنه هیچ کمالی در اختصاص و انحصار مردان نیست و زنان از هیچ کمالی محجور نیستند، که پیامبر صلی الله علیه و آله به کمال مریم دختر عمران و آسیه زن فرعون شهادت داد (فتوحات، ج ۲، باب ۶۹، ص ۲۴۱) اشاره به حدیثی است، که در کتب روایی اهل سنت به صور مختلف نقل شده ولی در کتب روایی شیعه نیامده است و ابن عربی آن را به صورت ذیل نقل کرده است: «كَمَلَتْ مِنَ الرِّجَالِ كَثِيرُونَ وَمِنَ النِّسَاءِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ» (فتوحات مکیه، ج ۵، باب سیصد و بیست و چهار، ص ۱۲۸) قیصری در شرح خود به این صورت آورده است: «كَمَلَتْ مِنَ النِّسَاءِ أَرْبَعٌ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَآسِيَةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ وَخَدِيجَةُ وَفَاطِمَةُ» (شرح

فصوص قیصری، فصّ موسوی، ص ۴۵۲) ابن عربی باز در کتاب فتوحات مکیه در باب نودم از کمال زنان سخن می‌گوید و اصرار می‌ورزد که با وجود اینکه مردان را درجه‌ای است بر زنان ولی آن درجه وجودی است، که زایل نمی‌شود نه درجه کمال که میان مرد و زن مشترک است. (فتوحات، ج ۳، باب ۹۰، ص ۲۵۶) ایضاً در همان کتاب آنجا که اسرار حج را می‌نویسد به نقصان درجه وجودی زن اشاره می‌کند ولی بلافاصله تأکید می‌کند که این نقصان در درجه ایجاد است، که زن از مرد به وجود آمده است. و این قادح کمال زن نیست و در مقام توجیه آن می‌گوید: نسبت مردی که آدم است به آنچه که از آن خلق شده یعنی خاک دقیقاً همان نسبت حوّا است به آدم یعنی همانطور که آدم در درجه ایجاد، پائین‌تر از خاک است، ولی این نسبت تُرابی و خاکی و به عبارت دیگر همان نقصان وجودی مانع کمال آدم نشد، که خداوند بدان شهادت داد [اشاره به آیه ولقد کرمنا بنی آدم. سوره احزاب، (۱۷) آیه ۷۲]، نقصان وجودی زن هم نسبت به مرد مانع کمال نمی‌باشد. اما ابن عربی باتمام اصرار و تأکید بر اینکه مرد و زن در درجه کمال باهم برابر و انبازند، خاطر نشان می‌سازد، که مردان به درجه‌ای نائل آمده‌اند که زنان از آن محرومند

فاطمه سلام الله عليها نزد پیامبر نه فقط اکرم النساء، بلکه اکرم الناس بود. «فقال لأكرم الناس عليه» (فتوحات مکیه، ج ۴، باب ۲۸۰، ص ۳۵۹) مسلماً کسی نزد پیامبر گرامی‌ترین مردم است که کاملترین آنها باشد مقصود اینکه برابر نوشته ابن عربی آن بانوی بزرگواری نه تنها کاملترین زنان بلکه کاملترین مردان است. گفتنی است ابن عربی در فتوحات مکیه آنجا که درباره آیه تطهیر (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً. سورة احزاب (۳۳) آیه ۳۴) سخن می‌گوید، شرفا، یعنی فرزندان حضرت فاطمه سلام الله عليها را مشمول آیه تطهیر می‌داند، چنانکه می‌نویسد: «فَدَخَلَ الشَّرَفَاءُ أَوْلَادَ فَاطِمَةَ [سَلامَ عَلَيْهَا] كُلَّهُمْ (فتوحات، ج ۱، باب ۲۹، ص ۲۹۸) در صورتی که خیلی از مردان را داخل در آن نمی‌داند. حاصل اینکه بنا بر عقیده وی زنانی هستند که کاملتر و برتر از مردانند.

ابن عربی در مقدمه ترجمان الأشواق هم، آنجا که در خصوص خواهر عارفه شیخ مکین‌الدین اصفهانی سخن می‌گوید، او را نه تنها فخر زنان بلکه فخر مردان و علما قلمداد می‌کند (وَأَمَّا فخر النساء اخته بل فخر الرجال والعلماء) و بالاتر از همه نظام دختر مکین‌الدین را تا حد امکان، یعنی تا حدی که

و آن درجه بعثت و رسالت است، که برای زنان واقع نشده و در نتیجه برابری مرد و زن مخدوش گشته است. ولی او با وجود این دست از عقیده خود بر نمی‌دارد، و باز تأکید می‌کند که مرد و زن در درجه کمال با هم برابرند و در مقام توجیه عدم نیل بانوان به درجه بعثت و رسالت و جدایی آنها در این درجه، این فرق و جدایی و فضل را مهم تلقی نمی‌کند و آن را فضل در اکملیت می‌نامد نه در کمال و اکملیت را امری نسبی قلمداد می‌کند، که میان دارندگان مقام واحد مشترک هم تفاضل واقع می‌شود. چنانکه میان رُسل و انبیاء واقع شده است، که خداوند فرموده است: «تلك الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ» (سوره بقره (۲) آیه ۲۵۳) «و لقد فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَى بَعْضٍ (سوره الاسراء، (۱۷) آیه ۵۵) (فتوحات، ج ۵، باب ۳۲۴، ص ۱۲۸) بنابراین ممکن است این تفاضل در میان مردان و زنان نیز واقع شود مردی در درجه کمال از زنی و یا زنی در درجه کمال از مردی و یا از مردانی برتر باشد، که طبق نظر ابن عربی و با توجه به حدیثی که از حضرت پیامبر (ص) نقل کرد حضرت مریم و آسیه زن فرعون بر مردانی برتری داشتند، که آن حضرت به کمال آنها شهادت داد. به علاوه او نوشته است که حضرت

مرتبهٔ مرد را می‌شناسد و می‌داند که وجود موجودات یعنی ماسوی الله متوقف بر این دو حقیقت است. ابن عربی در اینجا اظهار تأسف می‌کند که با اینکه شارع به مرتبهٔ زن تنبیه کرده و فرموده است که «إِنَّ النِّسَاءَ شَقَائِقُ الرِّجَالِ» (زنان پاره‌های مردانند) ولی با وجود این مرتبهٔ زن همچنان مجهول مانده است (فتوحات، ج ۵، باب ۳۲۴، ص ۱۳۲)

زن محلّ انفعال و تکوین اتم صور است:

ابن عربی در مقام بیان کمال وجودی بانوان و اهمیّت آنها در نظام هستی، تذکّر می‌دهد، که بانوان محلّ انفعال و تکوین اتم صور یعنی صورت انسانند که در حقیقت صورت الهی است و صورتی کامل از آن نیست لذا بزرگترین نعمت را نکاح می‌شمارد که در آن ایجاد اعیان امثال است. و زنان محلّ انفعال تکوین اتم صور یعنی صورت انسانی هستند که صورتی کاملتر از آن نیست. شنیدنی است که ابن عربی در این مقام شأن زن را تا آن حدّ بالا می‌برد که فرزند را ملحق به مادر و از آن او می‌داند و حدیثی از پیامبر نقل می‌کند که فرمود «الولد للفرّاش» و در معنی آن می‌گوید صاحب فرّاش زن است نه مرد. می‌افزاید برای همین است، که خداوند زنان را محبوب پیامبر اکرم گردانید و به نکاح توانا ساخت تبعل (ازدواج) را ستود و تبتلّ

انسانی می‌تواند انسانی دیگر را بستاید می‌ستاید و برای وی کمالات و مقاماتی قائل می‌شود که برای کسی قائل نشده است که او را خورشید عالمان بوستان ادیبان یتیمهٔ دهر و کریمهٔ عصرش خوانده و بالاخره و دوشیزهٔ فرزانه و تجسم حکمت جاودانه شناخته است. (ترجمان الأشواق چاپ بیروت، مقدمه ص ۹۰۸) و در کتاب فتوحات مکیّه نیز زنی را از عارفات به نام فاطمه بنت مثنی نام می‌برد و وی را از اکابر صالحین می‌شناساند که در عالم تصرف می‌کرده و به برکت فاتحه کتاب از وی اموری خارق‌العاده ظاهر می‌گشته است. (فتوحات مکیّه، ج ۳، باب ۷۳، ص ۲۰۲)

به عقیدهٔ وی منزلت زن نسبت به مرد، درست مانند منزلت طبیعت است نسبت به امر الهی (مقصود از طبیعت نَفْس الرّحمان است) (فصوص ص ۲۱۹)، یعنی زن محلّ وجود اعیان ابناء نوع انسانی است، همچنانکه طبیعت محلّ ظهور اعیان اجسام است که در طبیعت تکوّن می‌یابند و از آن پدیدار می‌گردند. نه امر الهی بدون طبیعت تحقّق می‌یابد و نه طبیعت بدون امر الهی. حاصل اینکه کون متوقّف بر دو چیز است. کسی که مرتبهٔ طبیعت را بشناسد مرتبهٔ زن را می‌شناسد و کسی که مرتبهٔ الهی را می‌شناسد

(بریدن از مردم و ترک ازدواج) را نکوهید (فتوحات، ج ۷، باب ۵۵۸، ص ۳۵۶) و بالاخره تأکید می‌کند که در نشئه عنصری وصلتی و پیوندی عظیمتر از نکاح نیست. (فصوص الحکم، فص محمدی، ص ۲۱۷) نکاح مفروض افضل فرایض و نکاح نافله افضل نوافل خیرات است و بالاخره نکاح اصل در همه اشیاء است. آن را احاطه و فضل و تقدم است. «فَكَانَ النِّكَاحُ اَصْلًا فِي الْاَشْيَاءِ كُلِّهَا فَلِهَذَا اِحْاطَةُ وَ الْفَضْلُ وَ التَّقَدُّمُ» منتهی عدۀ کمی از آن آگاهند. از ابوحنیفه نقل می‌کند که نکاح افضل نوافل خیرات است. سخن وی را می‌پسندد و می‌گوید: «ولقد قال حقًا اوصادف حقًا» بعد می‌افزاید که: و كان رسول الله حُبَّبَ اليه النساء و كان اكثر الانبياء نكاحاً لما فيه التحقق بالصورة التي خلق عليها: خداوند زنان را محبوب پیامبر گردانید و او از پیامبران دیگر بیشتر ازدواج کرد زیرا ازدواج تحقق صورتی است که او بر آن آفریده شده است یعنی صورت الهی. (فتوحات، ج ۳، باب ۸۹، ص ۲۲۵)

علت شوق و میل مرد و زن به یکدیگر:

وطن خود است. او توضیح می‌دهد که میل مرد به زن در واقع میل به خودش است، زیرا زن جزئی از اوست و اما میل زن به مرد بدین جهت است، که او از دندۀ مرد آفریده شده و در دنده نوعی انخنا و انعطاف است. و چون در دار هستی خلاء و جای خالی باقی نمی‌ماند خداوند آن جای خالی که حوّا را از آنجا بیرون آورد با شهوت و میل پرکرد و در نتیجه آدم به حوا شوق ورزید مانند شوق او به خودش و حوا هم به آدم شوق ورزید زیرا آدم همان جانی است که حوا از آنجا بیرون آمده است پس حبّ حوا به آدم حبّ به وطن است و حبّ آدم به حوا حبّ به خود. به همین جهت است، که حبّ مرد به زن ظاهر می‌گردد و اما به زن نیرویی داده شده، که به حیا تعبیر می‌شود و او بدان وسیله محبتش را به مرد پنهان می‌سازد زیرا وطن یعنی مرد عین صاحب وطن یعنی زن نیست آنچنانکه آدم عین زن و متحد با او بود. (فتوحات، ج ۱، باب ۷، ص ۹۲) ابن عربی در این مقام آیه مبارکه «ومن آیاته ان خلق لكم من انفسكم ازواجاً لتسكنوا اليها و جعل بينكم مودةً و رحمةً ان في ذلك لآياتٍ ليقوم يتفكرون» (سوره روم (۳۰)، آیه ۲۰): و از آیات اوست که برای شما از خودهایتان جفتیابی آفرید تا آرام گیرید به سوی آنها و

به نظر ابن عربی از آنجا که حوّا از آدم آفریده شده، لذا میل مرد به زن میل کل به جزء و اصل به فرع خود است و میل زن به مرد میل جزء به کل، فرع به اصل و غریب به

حضرت فاطمه سلام الله عليها نزد پیامبر نه فقط اکرم النساء، بلکه اکرم الناس بود.

انسان کامل را برآن آفریده است و آن صورت حق است و حق تعالی آن صورت را بجلای وی قرار داده است و هرگاه چیزی بجلای ناظری باشد، ناظر در آن صورت جز خود را نمی بیند و چون خود را در آن آینه می بیند میلش به آن افزون می گردد، زیرا آن آینه صورت اوست و ظاهر است که صورت مرد صورت حق است پس او جز حق چیزی نمی بیند. و اما طریق دیگر محبت به زنان از اینجاست که آنها محل انفعال و تکوین ظهور اعیان امثالند در هر نوعی. البته این حب مطلق است که برخی از بسندگان خداوند از آن بهره مندند. این حبّ به چیزی مخصوص یا شخصی خاص اختصاص ندارد، که هر حاضری محبوب آنهاست. اما بعضی هم به بعضی دیگر به مناسبتی، محبتی مخصوص دارند. کامل کسی است، که همچون پیامبر(ص) جامع میان تقیید و اطلاق یعنی محبت مطلق و مخصوص باشد. (فتوحات مکیّه، ج ۸، باب ۵۶۰، ص ۲۴۸)

گفتنی است که ابن عربی زن را از متشابهات می شناسد. آنجا که درباره دوازده قطبی سخن می گوید که مدار عالم زمانشان هستند و سخن را به قطب هشتم می رساند که بر قدم الیاس علیه السلام است و حالش علم

میان شما دوستی و مهربانی قرار داد همانا در آن آیه هایی است برای متفکران.

او می نویسد: چون حواء پاره ای از آدم است خداوند میان آنها مودّت و رحمت قرار داد. مقصود از مودّت معموله میان زوجین همان ثبات بر نکاح است که موجب توالد و تناسل است و مقصود از «رحمت معموله» میل آنهاست به یکدیگر که باعث سکون و آرامش آنهاست. از برکت «مودّت و رحمت معموله» است که کل جزئش را طلب می کند و جزء کلّش را، در نتیجه آنها به هم می پیوندند، اعیان ابناء ظاهر می شوند و اطلاق اسم ابوّت بر آنها صادق می آید. و زنان در ابوّت لاحق مردان می گردند (فتوحات مکیّه، ج ۵، باب ۳۲۴، ص ۱۳۰)

اشاره شد که محبت مرد به زن در واقع محبت به خود است: ابن عربی در فتوحات، آنجا که درباره «فتنة النساء» سخن می گوید می نویسد: رجوع این فتنه در محبت زنان به خدا، به این صورت است که کلّ که جزء خود را دوست می دارد و بدان شوق می ورزد، در واقع جز خود را دوست نمی دارد زیرا زن در اصل از دنده کوتاه مرد آفریده شده، بنابراین مرد زن را نسبت به خود به منزله صورتی منظور می کند که خداوند

مختلف آفرینش را جمع کرده است: (۱) آفرینش آدم که از خاک است. (۲) آفرینش حوّا که از آدم است (۳) آفرینش حضرت عیسی که از مریم یعنی از زن است (۴) و بالاخره آفرینش بنی آدم که از مرد و زن و از طریق توالد و تناسل است و اسم انسان بر هریک از آنها بالحد و الحقیقه قابل اطلاق است. او می گوید «در آیه فوق مقصود از «خلقناکم» آدم است که از خاک آفریده شده، مقصود از «من ذکر» حوّا است که از آدم آفریده شده و مراد از «انثی» عیسی است که از مریم خلق شده و مراد از مجموع «من ذکر و انثی» بنی آدم است.» پس جسم عیسی جسم چهارم و تکوینی دیگر است که مغایر با خلق ابدان و اجسام نوع انسان است. مقصود اینکه اگر حوّا منفعل از آدم است، عیسی نیز منفعل از مریم است و در نتیجه تساوی و برابری برقرار است. ابن عربی معتقد است که آیه مذکور از «جوامع کلم» و «فصل الخطاب» است که به محمد (ص) داده شده است. (فتوحات مکیّه، ج ۱، باب ۷، ص ۱۹۲. ج ۷، باب ۴۶۳، ص ۱۲۴) او در مقام دفع شبهه از برابری زن و مرد در مورد شهادت هم می نویسد: درست است که در مواردی یک مرد جای دو زن را می گیرد، مثلاً، در شهادت دین، ولی در مواردی هم

به متشابه است که تأویلش را جز خدا کسی نمی داند (وما یعلمُ تأویلَهُ إلاّ اللّهُ. سوره آل عمران (۳) آیه ۵) و این قطب هم با اعلام خدا می داند، این عقیده نو ظهور را اظهار می کند که حوّا را دو حکم است، حکم مرد بودن بالا صاله و حکم زن بودن بالعرض و از آن نتیجه می گیرد که پس حوّا از متشابهات است زیرا انسانیت جمع مرد و زن است. (فتوحات مکیّه، ج ۷، باب ۴۶۳، ص ۱۲۴). بنابراین باید گفت زن را فقط خدا می شناسد و یا کسی که همچون قطب هشتم خداوند معرفت زن را به وی اعلام کرده است. قابل توجه است که ابن عربی با اینکه در موارد کثیری از جزء بودن حوّا از آدم سخن می گوید و بدین ترتیب ولو در درجه ایجاد نقصان وجودی زن را نسبت به مرد و انفعال وی را از او می پذیرد، ولی در عین حال برای تثبیت و تأیید نظر خود یعنی تساوی مرد و زن در فتوحات مکیّه آنجا که درباره معرفت بدّء و آغاز پیدایش ابدان و اجسام انسانی بحث می کند می کوشد با توجه به آیه مبارکه «یا ایها النّاسُ إنّنا خلقناکم من ذکر و انثی» (سوره حجرات (۴۹)، آیه ۱۳) این نقصان را جبران کند و زن و مرد را حتی در درجه وجودی با هم برابر بشناساند چنانکه می نویسد: خداوند در این آیه چهار نوع

محمد(ص) و موسی علیه السلام عنایت فرموده است. لذا می گوید چون خداوند این علم را به محمد(ص) داد، زنان را محبوبش گردانید [اشاره به مضمون حدیث حُبُّ آلِي النَّسَاءِ...] و چون به موسی داد او را به قدر و ارزش زن آگاه ساخت، او حاضر شد در برابر مَهر زنی ده سال مزدوری کند (فتوحات مکیّه، ج ۵، باب ۳۵۶، ص ۳۷۸) [اشاره به آیه «قَالَ أَنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنكِحَكَ أُحْدَى ابْنَتِي هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِي حِجْحٍ فَأَنْ أُتِمَّتْ عَشْرًا فَمِنْ عِنْدِكَ» (سوره قصص ۲۸) آیه ۲۸]: گفت می خواهم یکی از این دو دخترم را به تو تزویج کنم تا هشت سال مزدور من شوی پس اگر ده سال تمام کردی آن فضل تو است [بنابراین باید گفت برای زن چه کمالی بالاتر از آنکه خداوند او را محبوب خاتم پیامبران محمد مصطفی کرده و نیز مهر او را ده سال مزدوری پیامبر بزرگ و اولوالعزمی همچون حضرت موسی قرار داده است. البته مقصود ابن عربی از نساء به معنای عام و فراگیر است که ساری در عالم است ولی در زنان ظاهرتر است. (همان). باز برای تأیید نظر خود و تقریر و تثبیت کمال زنان داستان حضرت موسی را نقل می کند که چون برای دفع حاجت و آسایش زنش کوشید و در طلب آتش برآمد، از برکت آن طرف خطاب

یک زن به جای دو مرد می نشیند. از جمله قبول حاکم قول زن را در عده و قبول زوج قول زوجه را در انتساب فرزند به وی. بعد نتیجه می گیرد که «فَتَدَاخِلَا فِي الْحُكْمِ»، (فتوحات مکیّه، ج ۵، باب ۳۲۴، ص ۱۳۰) در خصوص عقیده ابن عربی به تساوی مرد و زن این مورد را می توان افزود که او در فتوحات در باب «فی معرفة أسرار الصلوة و عمومها» قائل به جواز امامت زن در نماز جماعت برای مردان بوده است. چنانکه نوشته است: برخی از مردم امامت زن را به مردان و زنان جایز دانسته اند. من به این قول قائلم. برخی دیگر امامت زن را علی الاطلاق به مردان و زنان منع کرده اند. و گروهی دیگر امامت زن را به زنان نه مردان اجازه داده اند. بعد برای قول خود استدلال می کند که رسول الله به کمال برخی از زنان شهادت داد و کمال همان نبوت است و نبوت امامت است. (فتوحات مکیّه، ج ۲، باب ۶۹، ص ۱۰۴) علم به قدر و ارزش زن و منزلت او در دار هستی از اسرار اختصاص است:

ابن عربی برای ترفیع مقام و تثبیت کمال بانوان علم به قدر و ارزش آنها را در نظام آفرینش از اسرار اختصاص به شمار می آورد که خداوند آن را به هر کسی نداده، بلکه به اشخاص مخصوصی از اولیاء و انبیا از جمله

خداوند قرار گرفت و این شرافت بیافت که خدا وی را ندا کرد و دربارهٔ عین حاجتش یعنی آتش با وی سخن گفت «إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لَأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَاتِيكُمْ مِنْهَا بَخِيرٌ أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ. فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مِنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسَبَّحَانَ اللَّهُ رَبَّ الْعَالَمِينَ. يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ أَنَا الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (سورهٔ نمل، ۲۷ آیات ۷ و ۸) هنگامی که موسی به اهلش گفت همانا من آتشی دیدم از آن برای شما به زودی خبری یا شعله‌ای می‌آورم باشد که شما گرم شوید. پس چون او نزدیک آتش آمد ندا شد به کسی که در طلب آتش است و آنکه در پیرامون آنست برکت و کرامت داده شد. ای موسی آن من هستم خدای غالب و درست‌کردار. (همان) باز در فتوحات مکیه در باب سیصد و بیست و چهارم که در «معرفت منزل جمع نساء و رجال» سخن می‌گوید در مقام دفع شبهه از برابری مرد و زن و در ضمن اثبات برتری زن بر مرد می‌نویسد: اگر کسی در تساوی مرد و زن شبهه کند و به آیه «إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينِ أَلِي أَجَلٍ مُّسَمًّى... وَأَسْتَشْهِدُوا شَهِيدِينَ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشَّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ أَحَدُهُمَا فَتَذَكَّرْ أَحَدِيهِنَّ الْأُخْرَى...» (سورهٔ بقره، ۲)، آیه ۲۸۲:

چون به یکدیگر تا وقتی معین وامی می‌دهید... دو گواه از مردانتان بگیرید، اگر دو مرد نبود یک مرد و دو زن از کسانی که می‌پسندید، تا چون یکی از آن دو زن فراموش کند یکی از آنها دیگری را بیاد آورد) تَمَسَّكَ جَوِيدٌ وَبِغْوَيْدٍ كَمَا خَدَّوْنَدُ فِي هَذِهِ آيَةٍ بِهٖ جَايَ يَكُ مَرْدٌ وَزَنُّ قَرَارٌ دَادَهُ يَعْنِي تَسَاوَى مَرْدٌ وَزَنُّ مَخْدُوشِ شَدَّهُ، وَآنَ رَا مَعْلَلٌ بِهٖ اَيْنَ كَرَدَهٗ اسْتِ كَهٗ زَنُّ فَرَامُوشِكَارِ اسْتِ، زَيْرَا لَازِمَةٌ تَذَكَّرُ كَهٗ فَرَمُودٌ «فَتَذَكَّرَ أَحَدِيهِنَّ الْأُخْرَى» نَسِيَانٌ وَفَرَامُوشِي اسْتِ، مَا دَرِ جَوَابِ خَوَاهِيمِ كَقَوْلِهِ كَهٗ خَدَّوْنَدُ بِهٖ آدَمُ هَمُّ كَهٗ مَرْدٌ اسْتِ نَسَبَتِ نَسِيَانٌ وَفَرَامُوشِي دَادَهُ وَفَرَمُودَهُ اسْتِ: «وَلَقَدْ عَاهَدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ قَنَسِيٍّ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عِزْمًا» (سوره طه، ۲۰) آیه ۱۱۵: «(و همانا ما از قبل با آدم عهد کردیم پس او فراموش کرد و او را عزمی نیافتیم). رسول(ص) گفت: «فَنَسِيٍّ آدَمُ فَنَسِيَّتْ ذُرِّيَّتُهُ»: (آدم فراموش کرد پس ذریهٔ او هم فراموش کردند) پس نسیان فرزندان آدم از آدم است و آن وصفی الهی است که از او در عالم صادر شده است. که فرمود: نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ» (سورهٔ توبه، ۹) آیه ۶۷: (آنها خدا را فراموش کردند پس خدا هم آنها را فراموش کرد.)

گذشته از این حق این است که

خداوند یکی از آن دو زن (أحدی المرأتین) را به حیرت وصف کرده، نه به نسیان و حیرت نصف نسیان است، نه تمام آن، در صورتی که طبق آیه «فَنَسِيَ و لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا» ممکن است مرد شهادت را بکلی فراموش کند ولی برابر آیه مورد بحث امکان ندارد، یکی از آن دو زن، البته لاعلی التّعین شهادت را فراموش کند زیرا طبق آیه اگر یکی فراموش کرد دیگری آن را یادآوری می‌کند و لازمه آن این است یکی از آنها فراموش نکند و خبر خداوند هم بدون شک صدق است بنابراین زنی در شهادت متّصف به صفت الهی می‌شود یعنی فراموش نمی‌کند و قرآن از قول موسی علیه السلام حکایت می‌کند که: «لَا يَضِلُّ رَبِّي و لَا يَنْسِي» (سوره طه (۲۰) آیه ۵۲): (پروردگار من خطا نمی‌کند و فراموش نمی‌کند) (فتوحات مکیّه، ج ۵، باب ۳۲۴، ص ۱۳۱)

بار بین صفا و مروه طواف کرد و در بطن وادی هفت بار دوید، تا مگر برای فرزند خردسالش اسماعیل آبی بیابد و او را از تشنگی و خطر مرگ برهاند. خداوند این عمل هاجر را از مناسک حج قرار داد و سعی بین صفا و مروه را تشریح فرمود و بدین ترتیب عمل زنی به واسطه کمالش سبب حکمی در شریعت شد. (فتوحات مکیّه، ج ۲، باب ۷۲، ص ۴۸۲)

محبت به زنان انسان را به خدا نزدیک می‌سازد:

ابن عربی استدلال می‌کند که پیامبر (ص) فرمود: خداوند محبت زنان را در دل من نهاد (حدیث حُبِّ الی...) سوگند به خدا خداوند چیزی را محبوب پیامبرش می‌گرداند که مقرب وی به پروردگارش باشد، نه مبعّد او، یعنی چیزی که او را از پروردگارش دور می‌سازد. (فتوحات مکیّه، ج ۳، باب ۱۰۸، ص ۲۸۶)

محبت زنان میراث نبوی است:

ابن عربی سخنش را بدین صورت ادامه می‌دهد که: اگر کسی قدر زنان و سرّ ایشان را بداند در حبّ و دوستی آنها هرگز زهد نمی‌ورزد، که کمال عارف حبّ آنهاست زیرا آن میراث نبوی و حبّ الهی است که آن حضرت فرمود «حُبِّب» و بدین صورت

فعل زنی اصلی در تشریح قرار می‌گیرد:

ابن عربی برای اثبات اهمیّت و موقعیّت معنوی زن به هَرُوْلَه یعنی دویدن هاجر زن حضرت ابراهیم و مادر حضرت اسماعیل تمسّک می‌جوید و می‌نویسد: چون خداوند به کمال زن آگاه بود برایش اصلی در تشریح برقرار ساخت، اگرچه او خود قصد نکرده بود. هاجر مادر اسماعیل علیه السلام هفت

محببتش را به زنان به چیزی جز خدا نسبت نداد «فَمَنْ عَرَفَ قَدْرَ النِّسَاءِ لَمْ يَزْهَدْ فِي حُبِّهِنَّ فَإِنَّهُ مَبْرَأٌ نَبَوِيٌّ وَ حُبُّ الْهَيْ» (همان) بالاخره ابن عربی در فصّ محمدی یعنی آخرین فصّ کتاب فصوص الحکم خود نه تنها به کمال زن بلکه به اکملیت او نسبت به مرد تصریح می کند و می گوید: شهود مرد حق را در زن اتم و اکمل است. زیرا او حق را در زن هم به صورت فاعل مشاهده می کند و هم به صورت منفعل «لَأَنَّهُ يُشَاهِدُ الْحَقَّ مِنْ حَيْثُ هُوَ فَاعِلٌ مَنْفَعْلٌ» پس از آن می نویسد پیامبر (ص) از آنجا که حق را در زنان به صورت کامل شهود می کرد ایشان را دوست می داشت. سپس به صورت ذیل توضیح می دهد که حق تعالی مجرد از مواد یعنی بدون مظاهر و مجالی مشاهده نمی شود، که او در مقام ذات بی نیاز از عالمیان است. بنابراین شهود او فقط در مظاهر و مجالی امکان می یابد و زن مظهر اجلی و اکمل حق است. «فشهود الحق في النساء اعظم الشهود و اکملهُ» (فصوص الحکم، فص محمدی، ص ۲۱۷) او در همین فص به حدیثی هم از پیامبر اکرم استشهد می کند، حدیثی که در منابع فریقین به صور گوناگون آمده و او به صورت ذیل می آورد: «حُبِّبَ أَلِيٍّ مِنْ دُنْيَاكُمْ ثَلَاثٌ: «النِّسَاءُ وَ الطَّيِّبُ وَ جُعِلَتْ قَرَّةُ عَيْنِي»

في الصلاة» او به شرح حدیث مزبور اهتمام می ورزد، به گونه ای که بخش اعظم فصّ یاد شده را فرامی گیرد و مایه و پایه پاره ای از مسائل عرفانی وی واقع می شود و در نهایت بدین نتیجه می رسد که زن مظهر و مجلای اتم و اکمل حق متعال و رمز هر محبوب و مطلوبی است.

ابن عربی در شرح حدیث به لطایف و نکاتی توجه می دهد که به راستی گفتنی و شنیدنی است، از جمله می نویسد: ۱ - پیامبر فرمود: حُبِّبَ إِلَيَّ: خداوند زن را محبوب من گردانید، یعنی به صیغه مجهول آورد و نه گفت: أَحَبِّبْتُ: من او را دوست می داشتم زیرا محبت او در واقع تعلق به پروردگارش داشت و او متخلّق به تخلّق الهی بود.

۲ - پیامبر «ثلاث» فرمود، نه «ثلاثه» یعنی لفظ عدد مؤنث آورد، نه مذکر، در صورتیکه لفظ طیب مذکر است و عادت عرب در این گونه موارد همواره تغلیب تذکیر بر تأنیث است چنانکه گویند: «الْفَوَاطِمُ وَ زَيْدٌ خَرَجُوا» و نمی گویند خَرَجْنَ. اما با اینکه آن حضرت خود عرب بلکه و از افسح فصحای عرب بود جهت تهمّ به نسوان و إشعار به مقام و مرتبه ایشان تأنیث را بر تذکیر غلبه داد پس خداوند آنچه را که نمی دانست به وی آموخت فضل خداوند بر

زن مظهر و مجلای اتم و اکمل حق متعال و رمز هر محبوب و مطلوبی است.

وی عظیم بود به راستی او چقدر عالم به حقایق بود و چقدر حقوق انسانها را رعایت می فرمود! (فصوص الحکم، فص محمدی، ص ۲۲۰)

۳- ثالثاً «طیب» را بعد از «نساء» آورد زیرا بانوان محلّ انفعال و تکوین ابناء نوع انسانند و رواج اصل تکوین عالم در ایشان است و صاحب مقام و مرتبه اُمومت و مادری هستند و بوی مادری که الذّ رواج و خوشترین بویها است از آنها استشمام می شود ۴- محبّت آن حضرت به بانوان به واسطه مرتبه ای است، که ایشان را پیش خداوند است و اینکه آنها قابل تأثیر و محل انفعالنند و نسبتشان به مرد، همچون نسبت طبیعت یعنی نفس رحمان به خداوند است. که او صور عالم را با توجّه ارادی و امراهی در آن فتح فرمود. «فَمَا أَحَبَّهِنَّ إِلَّا بِالْمَرْتَبَةِ وَأَمْنَهُنَّ مَحَلَّ الْإِنْفِعَالِ. فَهِنَّ لَهُ كَالطَّبِيعَةِ لِلْحَقِّ الَّتِي فَتَحَ فِيهَا صُورَ الْعَالَمِ بِالتَّوَجُّهِ الْإِرَادِيِّ وَالْأَمْرَ الْإِلَهِيِّ» (فصوص الحکم فصّ محمدی، ص ۲۱۸)

نکته قابل توجه: ابن عربی در فتوحات مکّیه حدیث مزبور را مورد بحث قرار می دهد و می نویسد: پیامبر (ص) «حُبِّبَ» را به صیغه مجهول آورد، و کسی را که زنان را

محبوبش گردانید یعنی خداوند ذکر نکرد، آنچنانکه در آیه مبارکه «وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانِ» (سوره حجرات (۴۹) آیه ۷) فاعل معین شده و فعل به صورت معلوم آمده است. پیامبر (ص) در این عدول یعنی عدول از معلوم به مجهول و عدم تعیین فاعل مقصود و منظوری دارد، که اظهارش به علت ناتوانی نفسهای پذیرنده ناممکن است «وَالنَّبِيُّ مَا عَدَلَ إِلَى قَوْلِهِ حَبِيبٌ وَلَمْ يَذْكَرْ مَنْ حَبِيبَهُ إِلَّا لِمَعْنَى لَا يُمَكِّنُ إِظْهَارَهُ لِضَعْفِ النُّفُوسِ الْقَابِلَةِ» (فتوحات، ج ۶، باب ۳۸۰، ص ۳۰۳)

محبت محمد (ص) به زنان تحبب و تخلّق الهی بودن اقتضای شهوت حیوانی:

یعنی حق تعالی قلب او را محبّ زنان گردانید. زیرا اعیان ایشان اقتضا می کرد که محبوب مردان باشند همچنانکه اعیان مردان مقتضی بود که محبّ آنها باشند. و خدا حقّ هر چیزی را به او می دهد. مقصود اینکه اعیان رجال حبّ زنان را اقتضا می کند بنابراین اعطای حبّ زنان به پیامبر عین حق او بود که مقتضای عینش بود. «فلهذا كان حُبُّ النِّسَاءِ لِمُحَمَّدٍ (ص) عَنِ تَحْبِيبِ الْهَيِّ وَأَنَّ اللَّهَ أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ وَهُوَ عَيْنُ حَقِّهِ» (فصوص الحکم، فص محمدی، ص ۲۱۷ و ۲۱۹)

در پایان شایسته ذکر است که ابن عربی در فتوحات می نویسد: که من در آغاز دخول به این طریق (یعنی طریق تصوّف) بیش از همه به زنان کراحت می داشتم و حدود هیجده سال برای این حالت بودم تا این مقام را شهود کردم و با وقوف به حدیث نبوی (حُبِّ ...) و با توجه به اینکه پیامبر به اقتضای طبیعت و شهوت زنان را دوست نمی داشته بلکه حبّ او از تحبیب الهی بوده به زنان محبت ورزیدم و اکنون بیشتر از همه حقوقشان را رعایت می کنم زیرا این از روی بصیرت و تحبب الهی است نه حب طبیعی «فأنا اعظم الخلق شَفَقَةً عَلَيْهِمْ وَأرعى لحَقِّهِمْ، لَأَنى فى ذلك على بصيرة و هو عن تحببٍ لآعن حبّ طبيعى» (فتوحات، ج ۷، باب ۶۳، ص ۱۲۴، ۱۲۵)

میل و شوق عارفان به زنان

بنابراین حب زنان واجب است و اقتدای به رسول علیه السلام است که فرمود: حبّ الی من دنیاکم ثلاث: النّساء و الطیب و جُعِلَتْ قَرّةٌ عینی فی الصلّات آیا خداوند آنچه را محبوب پیامبرش گردانید که او را از پروردگارش دور می کند؟ نه سوگند به خدا بلکه چیزی را محبوب او گردانید که وی را به پروردگارش نزدیک می سازد کسی که قدر

و ارزش زنان را شناخت در محبت آنها زهد نورزید و کوتاهی نکرد بلکه حب آنها کمال عارف است که آن میراث نبوی و حب الهی است فن عرف قدر النساء و سرهن لم یزهد فى حُبهنّ، بل من کمال العارف حُبهنّ فأنّه میراث نبوی و حب الهی فانه قال حبّ الی فلم یَنسِب حَبّه فیهن إلا الی الله تعالى (فتوحات ج ۳، باب ۱۰۸، ص ۲۸۵، ۲۸۶)

منابع

- ۱ - ابن عربی فتوحات مکّیه، بیروت، دارالکتب العلمیه، طبع اول، ۱۴۲۰هـ-۱۹۹۹م.
- ۲ - ابن عربی فصوص الحکم تصحیح دکتر ابوالعلاء عفیفی، مصر، اسکندریه، ۱۳۶۵هـ-۱۹۴۶م.
- ۳ - ابن عربی فصوص الحکم، شرح قیصری، بیجا، بیتا.

پی نوشتها

- ۱- خلاصه این مقاله در سال ۱۳۸۱ در همایش بین المللی ابن عربی که در تهران انجام پذیرفت خوانده شده است.